

PCP  
val: 8-15-13



رقعات دیره

Bihar Collection

निर्मल  
सिंह

[illegible]

[illegible]



فاضل بود و در مقام منت انجام نرول اجمال و حصول اقبال اندرانی فرمود و عظم  
 قدم از سرسختی با منتهای سعادت استقبالی مستعد گشته و ابداً کوشش  
 و تسلیم و سجدهات نکرد و سپاس تقدیم رسانیده و بی نهایت با وجود سپاس  
 رسانیده و اجمال تقدیر را منت صدور یافته بود که همه و اعمای نبولش برده  
 بلند اقبال با وجود کسب در کمال تا حال خواهد گشت و به غیر خدایم و اعمای  
 را از اجمال مناسب خواهد نامد و ز بار گردانید که سندان قبل ازین ورود و  
 بشعخوب منته و گردانند و منته دارانی بر اقبال قدغن کند که ضامن منته  
 هر کار است در کمال و در کمال حصول نبول و کمالی هر کار منته و اعمای  
 عظمی و حصول در آمد و احوال شسته بندی منته لازم باشد سندان  
 منته و کمال بدین با و شته احوال و جهان منته آن منته و در منته و اعمای  
 بر نور و تاب خواهد نمود و منته کمال بود و هر کار و اعمای کمال و اعمای  
 عالیقدر و الافرقت از تمام کمال نجانی و حسن بن خانی و اعمای سنان  
 و منته و اعمای از منته و اعمای شسته و منته کمال و اعمای کمال و اعمای  
 بود و اعمای منته این اجمال و اعمای منته و اعمای منته و اعمای منته

در  
 منته  
 اعمای منته

در  
 اعمای

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عجب حکم از طرف خداست که بگوید هر یک که در برادران و برادران  
بیست و پانزده ملک را از خزانه این مملکت ببرد و در حال روانه مستوفی  
ببر آید تا آنکه از خزانه مستوفی طلب حضور روز  
داخل گردد و در آن روز چنانکه مستوفی در آن روز در آن روز  
خواب عالمیان مابین بوشید و نیت از آنجا که هر یک که برسان  
نعمت مطابق حکم خداست و هر یک که از آنجا که نیت نیا این حکمت  
کرد و در روز و احب بماند و حکمت نیت نام نوشته و در آن  
نیم نموده که هر یک که حکمت نیت بماند و هر یک که در آن  
نام برسان هر یک مطابق امر قضا بماند و هر یک که در آن  
مستوفی در آن روز و احب طلب نیت و هر یک که در آن  
نمونه حکمت نیت و هر یک که در آن نیت که هر یک که در آن  
در کتاب طبع است و هر یک که در آن و هر یک که در آن  
حکمت نیت و هر یک که در آن نیت و هر یک که در آن  
در کتاب حکمت نیت و هر یک که در آن نیت و هر یک که در آن







[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

باز گفت بر چه کار است و فرمود: میرزا سلطان احمد در طلبت در نجف  
 داشت ایام جوانی و چنان حال است که بوی خوش و عطر و عطر  
 موافق فضا است که هر چه است و گفته است در این حال و او را نان مال  
 بعضی دلبسته است به حبلی که بر یک لک است و عطر و عطر  
 چهار ملک در راهم قدر حال حسن در آن حال است و در آن زمان طلب  
 قدس القادر به طلب جوید و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر  
 میرزا خلیف در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 معالی الملک صاحب کار و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 عالیت در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 ملک و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر  
 موقوفه در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 از این ملک و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 که عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر و عطر  
 در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۴  
فخوره مولانا و سایر بنو حیدر که مال خود را بکار افاضه نمودند و اوقاف  
بنا کردند و در حین آن مال  
عالمی را ازین اسلحه و غیره و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
خدا را که ازین اسلحه و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
در این جنگ با خود را و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
که از این اسلحه و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
تا که از این اسلحه و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
منور را و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
معین که از این اسلحه و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
شد و منور و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
و غیره که از این اسلحه و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
رودخانه و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
در سال و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک  
که از این اسلحه و غیره که در حمله ملک و در حمله ملک

[illegible]

[illegible]



[illegible]

از راه نیاید که توجع نباید و عذر رسیدن در میان نماند و حق تعالی  
 بیکم و کمالست بر ساحت رسیدن و قافله کویان درست کرده بپای او و گردان  
 مغرب نو که خطای تو لغت گفت و در مالو العجب بنجام و بیخ منجم و دانش که محاسبه  
 حساب در نشان زود رسیدن و محاسبه هر جزیره عالمی و ارباب که در وقت  
 جنگ لغت تعلی بر زبان و در هر موسم بعد خدمت در روشن تحصیل  
 در دوی مذکور بفرموده میرزا حسن بن محمد نور محمدی و در هر دو سه تحصیل  
 علیه حاکم و صاحب ساخته سرشته با تو زدی و در این امر بپایان و در هر  
 سابق و وقت نفقه بفرموده رساننده ساخته و مالک و مالدار است و در هر یک  
 خواهد داشت و مالک است و میرزا محمد و در هر دو سه نفقه و در هر یک مالک  
 محاسبه و در هر تعلی بفرموده میرزا حسن بن محمد نور محمدی و در هر دو سه  
 آنکه مولای او مال و در هر یک مالک است و در هر دو سه نفقه و در هر یک  
 نور الله و میرزا حسن بن محمد نور محمدی و در هر دو سه نفقه و در هر یک  
 قایل است و در هر مالک است و در هر یک مالک است و در هر دو سه نفقه  
 محاسبه و در هر تعلی بفرموده میرزا حسن بن محمد نور محمدی و در هر دو سه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه ملی افغانستان

[illegible]

و این در لیست نامه‌های ایشان است که در میان سال‌های ۱۱۸۰ تا ۱۱۹۰ و ۱۱۹۰ تا ۱۲۰۰  
 در آن محال است نباشد و در این مورد که در این نامه‌ها و در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 بر آن منصوص است منصوص است که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 بر این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 نام این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 چرا که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 و می‌تواند باشد که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 منصوص است که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 خط‌های این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 برسد که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها  
 علامت این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها که در این نامه‌ها

[illegible]



[illegible]

[illegible]

و خنده و سادگ که از دنیا بعد که هر کس که در دنیا  
بفرموده صاف و در آن که بهشت است و آنرا از دنیا که از دنیا  
مرد و زن و بچه و هر چه باشد نامش آنرا عالم بار  
عالم و همه شش سالی و تعداد هر خط از خط زمره است و خنده  
باز از خط است و از خط است و از خط است و از خط است  
مندان از خط است و از خط است و از خط است و از خط است  
بهرین است و هر چه در خط است و از خط است و از خط است  
چاه بطور است که در خط است و از خط است و از خط است  
است و از خط است و از خط است و از خط است و از خط است  
و هر چه در خط است و از خط است و از خط است و از خط است  
در خط است و از خط است و از خط است و از خط است  
و از خط است و از خط است و از خط است و از خط است  
منه از خط است و از خط است و از خط است و از خط است  
از خط است و از خط است و از خط است و از خط است

دل ملاح الفتح کند و توغی که تا زمان در یافت بر اعلت و از این جهت که پیش از  
 شتابان سبب ظاهر را بر تفریق بخت شایم بود که ملاقات روحانی و کماله با  
 سبب خاطر دوستی و خای بر را سرور و شمع میساخته بختند ایام فت و ایام باد  
 رفت و شور و شکار شجاعت و جلالت از شاه مکاره  
 شمول و اطف زانکه بجانی بختند بعد اظهار مراتب شوق و کشف و  
 که در خولاد از روی وقایع حضور لامع النور بطور یونست که از درگاه آسمانی جا  
 بعد از جناب است شروانه و شرافت تقدرات بادشاهانه و صدی ولایت  
 و کعبه سوار بآن رفعت پناه اضافه رحمت گشته از استماع این خنده  
 و حمت آنرا خاطر خود را شرد و پیچید کرد و بدین تقدیر آنگاه اینی را بآن رفعت  
 و شجاعت و شکار مبارک گرداناد و روز بروز در صبح  
 کند و ترصد که تا زمان ملاقات سرست سالت بکارتش احوال عفت  
 اشغال اجماع خاطر را بخت شوند ایام بکام باد  
 بخدمت نواب مستجاب صواب مهربان قدردان بعد از عرض نیاز و کماله  
 خدمت بکبر سعادت عرض میدرد که از استماع نوبت سر با امید

در این کتاب  
 از کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 از کتاب  
 در این کتاب

تقریب آوردن انحرافان قدر دان هفتان فزنی و فرزند کی ملک کفر از نشان  
بحران و جهان بان و قدر بخت و نشادمانی و مرست و کامرانی دست و او که از نشان  
بصرف موت مبارک است و سخن سرای استعارات بگذارش در غمی آید و از  
کار ساریخی بغض و کرم ناستهای خود بعد یافت را بغیر جور و بدل کردن  
امیدوار است که با سر و اوقات برفت خدمت نرفت کرد و بر خود و از غم  
به نیابت خیر در نشکر و از قیام دارد و بجا که سعادت اندوز علم است خواهد  
کرد و از انجا که بر خور دارد و در نشکر فسخ به هر مری نداشت از غمت خاطر  
همیشه تکرار به حال از تقریب آوردن انحرافان قدر دان فزونی است  
دست داده همه بخت مشمول غنا باشد بستم و بود و نو محاسن بهر کشته  
در ظل عافیت بخت خواهد بود و اقباب اقبال نمایان باد

فصل در حکمت بنام خلعت و موالات و مکتب و مولود  
در خط الهی بوده که مایاب است و بپند بعد از توفیق بومست بدو نماند که  
مهر دست و در دین مرید سرست بنیاد و در مقام و فزونی و مشمول است  
در سید چون از منشا شمس بنام محبت و در خط فایح و از فی اکی آن تمام

خود و تقاضای راجع بود و مانع دل و دینی نزل معروضاتم خاطر خود و ذخایر مسکین  
 بجه از سببی و فتنه خود در سر انجام امور مشعل و دست در دست در مقام یافته بود و موجب  
 از دیار مواد خود گشت یعنی که مقتضای راجعه قدیم در انجام مطالب فقیر  
 بر کونه لازم می از کما من قوه فعل خوانند آورد و بپوشته احوال عاقبت شتغال امن  
 انچه مواعظ را سر در دست خوانند و دست و پویان مقدمات که پیش ازین در دست  
 جمله ملک در راه تمام موقوف گشته جواب آن را حاصل نموده خوانند فرستاد ایم بکلام  
 الله عطا و استخوانه منافع وزارت و صلی بر مرتبت است  
 و عوارض نزلت خان جانبان ملازمتان در راهواره بر سر خدمت و کامرانی  
 ممکن گشته کامیاب مطالب دارین در راه و بعد از ادعیه و اذیه و نشین زکیمه شوند  
 روی خود را تقاضای مسکین و آنکه چون فوجی است و در انجام کارهای فقیر مندرج است  
 احتیاج فرستادن و کمال در بار جهاندار نبوده بیکان برای بودن حاضر خدمت  
 و یاد دلون امور و جعفر فوئیت مدتی در بولکالت در بار مسکین متور نموده فرستاده  
 جنگ در رنج رسیده بیکسانی حاضر بوده منصف سبب و هیچ رویداد و تفریق  
 خوانند و در بعضی که مقتضای راجعه قدیم است که در تمام و در تمام آن مشغول

بگویند که این دین مرام مستدام باد  
 تا مدت زمان و عذاب است حضرت خاتمی هسته قرین عالم است  
 رخت و حوالی پناه در غایت وصالی و کنگاه ملاذ مجازان با صبر و انظار  
 مرتب است شایسته است که با فوق بران مشهور است مشهور است  
 کرد و بنده می آید در ستان زرد است ان شوق را که از دل بدل بر تواند از دست  
 از زبان بجان بر تواند از عبادت زکین و استعارات دل نشین منصفان  
 نمی تواند آورد مدیث با زبان شلم نباید در دست از انجا که اطفال  
 حلاوت حودن در زلالی از شفا و صفاست بزرگی نیست نرسد که حاصل مدد است  
 بهجت آیت که می بینی حلاوت با مقام رفاه و داد که نه لکھه ملذات و کنگاه  
 و مکالمه زبان است سر است از وزن دل تمام و منزل حیات و پندار شام  
 و دیم با سبب است محبت خصوصیت و کنگاه همواره مورد و دهم  
 و دین است ای بوده مقصود مرام باشند و بعد از شرح حقوق بوشن و جبهه مذکور خود  
 و سبب که محبت مرام رفیع القدر و قسم زده ملک خود ملک که در خود  
 و سبب مرام خود که بهر نام حوالی بر حلال الدوله مرام که در ملک کجاست من مملکت

در مدینه بمباراج سبب از نایب حرم کلدی و از او دانش با فراوان و خفقت  
و از نایب دیگر حویلی مر بور که بغیر طبع حبس امر جلیل القدر از مر کلدی و از او  
منار الدین نایب بنده فرستاده بود که غنیمت ان موضوع بختاب مقتضای  
امر علی فخر نرف صدور یافت که از جمله و از نایب حویلی مسطور بعضی که در درگاه  
شاه جهان باد و در دار السلطنت مایه و از نایب اسمی انما تحقیق نموده که  
که جهت حصول ایستادگی بنده بانی ان نکته امر جمیع القدر صادر کرد و ویسبب ان  
و همه بای بر الوفا حاضر و مجرب مدتی و بعد از این دو والده بای محمد بن  
و مجرب مدتی با و خبره را که در جهان کمر انداختی است انچه همه نامه حرمش ان  
برست آورده ارسال دارد و ازین فو فی بعضی اسمی که بنده اند از دار السلطنت  
و بی انما نایب بنده کمر در رفت و حوالی بنایا بغیر مطالب امر جلیل القدر خود  
اسمی و از مر کلدی و والده که در شاه جهان آباد و لاهور اند از مر کلدی و خبره  
نایب بنده فرستاده و جماعه که در جهان کمر انداختی است سادت و بنده محمد نادی  
نایب بختی نزد انما فرستاده است و بای ایستاده بنده بنده و والده محمد بن  
بر محمد بن سر و والده بر الوفا اب و بای ایستاده بر سر و بای ایستاده بر سر



و همه بای او قبول اربعه کردند و پس بر آن و همه بای بر الوان خرد که صغیر از بزرگتر  
باب را می کشیده اند و بر محبت با بزرگتر و می آنها بوده فوت شده  
بنفس که بعضی را بعضی عالی خواهد رسد اندام کام باد  
سبادت و عوالی بنام محبت و محبت انشاء صواره مورد و محبت  
بوده و محبتی اهرام باشد بعد از شرح فوقی نوشتند و نامد مکتوب خود را  
که حبیب الامر رفیع القدر کشیده بودند و در سید مرقوم بود که کمال حوصلی  
بابت بر علی و الدوله مرقوم در بلده قیام در بلده سبلی و اقصیه است و جمله  
در مرقوم مرقوم سبادت بنام محبت و محبت سبلی و مرقوم مرقوم  
برضا و محبت همه خود را بنامش مرقوم عالی نموده اند و محبت و از نان و دیگر و محبت  
مکانه مرقوم محبت اما نعلی مرقوم حوصلی مرقوم برای کمال محبتش است  
کار خجالت در بلده مرقوم مرقوم است اما حلیل القدر مرقوم نفاذ یافت که مرقوم و نان  
نیز برادر را بر محبت مرقوم مرقوم محبت خواهد بنامش مرقوم مرقوم مرقوم  
بنامش و مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم  
باب بنامش مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم مرقوم

[illegible]

[illegible]

میشود از مکاتیب خود منصرف شود و اگر دوستی مفیدی است که نیاز است  
 با فتنه‌های ابواب مکاتیب منصرف شود و متوجهی ساخته باشند امام است  
 و انکار ما و الله اعلم بالصواب من الله اعلم بالصواب  
 و عوالی در جنبه شهادت و استمران خان عالیشان و عوالی  
 و در مشمول الطاف بی‌الکاف و خوشی داشته‌اند که صاحب  
 مطالب سابق در او بعد از اظهار اشتیاق در یافت ملاقات  
 بجهت امانت که با قوف بر این معصوم نیست مشهور و غیر منصف که در آن  
 غلبه انچه که حسب الامر و قسب القدر رقم بدو رسیده بود و دستهای  
 خود در حسن از منتهی و موصول گردیده و پس از آنکه در چند موقوفه  
 جناب عاقلان گشت که بعد از مشاهده دار موقوفه نهاده بودند و  
 از جای که محل مکان کرده و در غیر حاضر است در حلیه القدر نیز منصف  
 که حقیر محمد در امور و در از این احسان نموده و لعل او را فتنه کند و محل  
 موقوفه الله در حسب حکم که موقوفی دارد و معطایش در اینجا است و حسب  
 احسانها فتنه با کتب در نهاد ملاقات پس از این که گشتند سعادت و رفاه

چرخ برآوردی تا بسبب انکلا و الا حیاتا هر نمود که محبت در الدیر نمود غیر  
خبر شده و چون احکام طایفه نخست که مومنی الدیر همراه بود و رانی  
که طلب از افاضات حیاتا تا بسبب معیت گشته بودند و در  
منکر غریب که کرده از محبت و کلیل بعد الدیر مرقوم را قدس کرده  
و برای احضار نفس متعلقان او تا که در فتنه امام محبت و ملک و تاقی  
الدیر تعاد است شود و صفات محبت و عوالی مرتب  
سمیه است و آنست که در لیت خانان حالیتان ملا و محبان را همواره  
مشغول الطاف الکیف و لیس و اشته که باب مطالبتان  
دارد بعد از اظهار اشتیاق در یافت عاقبت محبت آیات که با حق  
برای معیشت مشهور و غیر مشهور کرد و از منافع و ضرایبی که حسب الله  
عالی رستم نیز تمام مواجاست نماید بود در حسن از منتهی و حصول  
که کتب فقهیه بود که از روی عواد حسب انکه هر که بعضی بار با کفایت  
عالی تا بسبب گفت که کدای و لذت بر دستان کن و در حکم مورخ  
سری محل عام نمود که نموده و کلامی مست را به یک یک کند و خود را حاجت

در عمل شجاع است و در ایام عافیت و اکثر مردم در اینجا خانه بخوانند و در تمام ماه  
ماه عظم کسبند و کور و لا یخرج ناد و بهر و چهار کهری روز شکر است بود و بار از دهم ماه هر روز  
که کسبند مردم را شستند باز در حرکت آمد و پنج کسبند و در روز چهارم و در یک ماه  
فصل بهرین قسم اظهار نمودند و در رفیع القدر و ساد است که فقیر کیفیت را گفته  
تحت نموده بر نگار و ملاذ فقیر از کدای مذکور و عمل و فصل که پنجم نموده ظاهر  
نمودند که در الواقع کسبند و کور است و در دهم ماه عظم از صبح تا دو بهر و چهار کهری  
در حرکت بوده و صبح آن نیز که کسبند و بهر در شستند و از صبحی در حرکت آمد  
چنانچه اکثری از سکه شهر نیز اظهار می نمودند و این جهت داشت و دهم بود  
بقدر آنکه محب اللام و جلیل القدر و ششم نیز بخانه انجا و تمام شده بود  
در حسن از منبر چهره وصول از درخت معروف بود که از روی در فقه تمانه سلسله بودی  
بار با فغان خباب عالمیاب رسید که سید محمد ابدل شمع از فضل دار و فقه نواره  
تلمیذ نموده که باروت و کوب و غیره آلات جنگی بالای نواره موجود باشد که  
بشکام زرد و کجای از بی بی الهی هر نمود که خودی مصالح بالای کسبند و بهر است  
مترتب و باروت نهال از جهات کسبند و در رفیع القدر و ساد است که فقیر نیز در این

[illegible]





[illegible]

موقوفه مذکور را از دست ختمه و بیعت رها یا بی برکت است موقوفه آرد ای مالور حسب و ترک و ترک است  
 نتواند برود ختمه ندارد قسم پذیر نامه تمام و سب کرد که پیشکاران تا کید و خود که سب کرد  
 مذکور ختمه بن تمام بر نگارد که دست ختمه و تصرف از برکت است موقوفه کونا به سازد  
 که رها یا بنی هر سب و ترک و ترک است و آرد ای مالور حسب از قمار و دفع بر وقت نموده باشند  
 ایام محبت و نشاء دام بار ... آرد ختمه و ترک است موقوفه و مضاف است و  
 حوالی برکت است و حوالی برکت ختمه و ترک است ملازمه بدان و مضاف و دوستان  
 را همواره مشمول الطاف خویش در دست نه کامیاب مطالب و درین دلداد  
 بعد از وراثت و اوقات و نجات از کلمات نبود و غیر سب کرد و از کلمات و نجات  
 از وقت نه مضاف است و ترک است المذنب و بوزن صوبه اورد و ظاهر شده  
 که در سب از این سب بعد از سب در حوزول برکت کامیاب و سب بی خود محمول  
 برکت مذکور متصرف گشته یا رفقای خود در برکت متوکل متعلقه بکلیه کلی سب است  
 در برکت مذکور از این که در برکت کامیاب و نجات و نجات است مانند و نجات است  
 رها یا و برهی و محمول مالور حسب برکت مذکور سب کرد و در صورت بدین سب  
 سب در وقت مذکور و رفقای او نبود و سب برکت مذکور از قمار و دفع نموده باشند



[illegible]

[illegible]



[illegible]





و عذابی و زینت نهامت و دلالت منزلت خان عالیشان مدد مجیدی را بخواه  
مشمول الطاف فی کفاف خویش داشتند که بابت مطالبه شایسته و دلدار  
بعدادر اظهار اشتیاق طایفات محبت آیات که با فوق برانی منصور غیب مشهور  
غیر غیر کرد اند که از استیلا محبت مرزوه مرمت افزای مغرور شد دل محبت  
و قانع نگاری مورد انصاف خدمت بخشی گری از سکا و خدوشت خانان  
بکمال خائب و الطاف شمر وانی با کلا و مجسمان انواع اسماج و خورق افشام  
منزلت و دلکامی و دست داده الله تعالی و مبارک اسمع را با کلا و دوستان  
و حسیح برادران کنزک محبت و مبارک کرد و اما و از نفی آن مدارج  
اعلی و مراتب انصاف المرامت کند و اما محبت مرام باور  
محبت و مراتب طبیب صید الطاف مهران فسر و ان بعد از غرض و از  
محبت مکرر مهادت و مصیبت دارد و که استیلا محبت از خصل شکران حمل  
محبت متوازه ازین مکه های جسمانی در و محبت آباد و در حاکم کوید و در غم  
و الم نمی طرف خورده تا غنیمت که در بر محبت فوق الطایف محبت و غلبه ازین  
مشهد بل از نوع محال است بکلی چون ظهور این امر را که در واقع باید بر هر

انهمي وبقدر ابروی نمیب لازم است تا خراش در دولا دورا راهی و کلون  
 بنامد بروج از غنیشس از چند دانش ان امیب را قذر خوان  
 ان سب که نظر زناست این دایر بر فتنه و فتنه لازم العصور کرده و خود  
 خوالی و خالی بس نمیب نموده و سبک بر خالی بس نموده و  
 انست خمر را غنا انوبس هر عمل کرد و اندر با سبک خالی بس نموده و  
 با باقی و درخت ان باد کشتن دولت و افلاک  
 حلقه انالی و انال امانت و امانت نزلت خالک انالی  
 و درختان بکشته خجاست بحاف انضال نام نهانی و مطرات  
 مطرات غناست بی با بال حضرت ششانی سر سزاون و اب باد  
 بعد از اظهار ششانی در باق بود و حدت که حدت کند و خط شرح  
 یف و بیان بیرون سب خمر و خمر عطف است تصویر که خمر در خمری آمد  
 و در خمر خمر و خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر  
 و در ان که خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر  
 مال و خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر خمر

بود زهفت غنچه خافت و نیم صد معدی گشتند در نوا در خوشی  
 بر بند کفر که اندر آب لب درازی کمال کرده آید از خاک گشتند نام مذکور فرغان  
 و استانی و درونهای حله ملک مدار صفا و در نوا در باب زصداری  
 محال منقطع بود بر دست داشت در زو فی ان و ملک که محله حضور نور بود  
 محلات مذکور به ملک همیش نورانی شده و جواب داد که خدای  
 حکم حضور لام النور علی فی توان آورد ازین سبب بخشنه مکرر سازد شده  
 معذرت خواندانی بخشنه هر از روست که ملک از خود ظاهر بطریق  
 مساحت در دست طلب نموده ازین پیشتر تا خوش شده و احتمال دارد  
 که شکوه غیر نوبت و شادمانی مردم باد الله تعالی  
 فرخنده صفات سعاد و طاعت مرتبت منوت و جانب مرتبت رتب  
 و محال بخت و امان و احوال و سکینه و نوا استانی ملا و مجانی اخلاص  
 و سکینه و نوا و در خط و در دست خود و استیجاب طلب غنچه و ملک  
 نیکو نوا و ملک در ادب در نوا استانی و ملک و ملک  
 ملک و ملک در نوا و نوا و در نوا و نوا و در نوا و نوا و در نوا و نوا



[illegible]

[illegible]

[illegible]









[illegible]

بر غور دارا محبوب بن خوزه کونوالی در اقصای مکه در محل امیرالامرای  
شاه و در من برنج خود را کباب می یافتند و در محل آتشگاه ابراهیم خان کباب  
و در خانه خوی و در خانه دار در من زرد و یک و نیم و در خانه و یک و نیم  
در من خور و در خانه جریانی می باشد و در من در انوار خانه و در انوار  
من غله از انوار می باشد و در من خورشید من تمام از انوار می باشد و در انوار



[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

در اکثر محال اعمال از جناب صاحب یقین شدند و تعرض محال محصل خودی  
گشت و محال برای اندوختن برکات چکمه الیزبک و خرد و از هر یک بقدر  
مقدار گشت فقر از در باب از رواج محض صحت اندیشه تمام و الله اعلم بالصواب  
باین بر خوردار نوشته شده باید که امر است در تفصیل مرقع باریکیان  
جناب صاحب عالمیان ماب کورند و صحت تمام نمایند و بدو است محال مرقوم  
نیز محض باین و کمالی سرکار می بین اما تعلق کرد و که خط فقر از مجموع جمع خود  
بر خوردار است و در باب نخواه جاکر تمام است و محالی نایاب و نیکو خان  
که فقر محض در خوردار است و خوراک گشتن فاکتور باین بر خوردار  
نوشته کرد آن بر خوردار در دست است باید در اصل محال مرقوم محال که  
خامش الله محض است و محض محال را بنده بجهت خاست از الله  
مقرر نموده است و بدو تفصیل محال با نفعی و محض محال که بجا که خود بخوابد  
فرستاده محض رسید از بدو محض بدو سرشته و فقر خاست محال  
مرقوم در پایا نوشته است و بدو نوشته است که محال فرور و محال که الله  
نکته نمایند و خواه و خواه و خواه و خواه و خواه و خواه و خواه و خواه

[illegible]



[illegible]

۳۱۳  
 بر خود را مسبب علی در کائنات مکرره نامکار و اوست و برای ادای این  
 هر چند یکبار و چند بار خصل و حصول این را بنا می کنند و عبد الله طراز است  
 که گفته اند که در زمان و اوقات این رمداری او را اوست محله نوشته بود  
 که گفته اند که این رمداری مرفوعه با و فعلی که در رمداری این کائنات مکرره را  
 بر خود را سخت و طلب با پنج قسم الدن برادر خود را با  
 استحقاق بعضی مطالب بشکر طور نفی و پسنداید که آن بر خود را در کارش  
 می کنند بطور خواهد بود  
 حسن بخشی مغول در باب محال جاگیر می منصب خود که مکرر و الا ضبط کرده  
 التماس نظر طانی گذرانند که در رفع القدر و رفع است مدد و باید که  
 سند کانی وجه کمی موجب از در کار و حسب آنچه گفته محال مکرره را  
 و الا بطرفی عمدت و منصب هوای الهی از ابتدای ملک روح او و پس سال هر  
 که صد و شصت که موجب از در کار و رفع القدر که فعل این پیش ازین خود را  
 رسانده شده ما یافت کردن و خود را از غرض و غرض که خواهد بود  
 و بعد از رفع القدر و اطلاق خواهد بود





[illegible]



[illegible]



را که بر سبیل حضور ملائک نورانی رخورد و در محبتش غرق شده و محبتش را بیک  
 در و غرضه خطوط سببی بوده با فعل موقوف دانسته از آنجا که ملوک سببی  
 با حال در آنجا رسیده باشند باید که آن بر خود در و غرضه و خطوط سببی را که  
 در آن داخل است از ملوک بر آورده و غرضه و خطوط موقوفه حال را بر خطر عالی گذرانده  
 صیقل داده سببی در ملوک فرستاده شده برای سبیل حضور بر خود و ملائک  
 و آنکه نمایند بر خود در او گشتند بود و بزرگوارانه در کافی حضور  
 ملک در راه و در باب نخواهد که بزرگوارانه و محالی است بحدت حق  
 از جانب منسوب اصل و اضافی مشروط طوع و رضای بنابر اسلام ظاهر  
 و با کبریا و عباد و جمعی از خواص و عوام محبت الله علی مکار عالی از آن بزرگوار  
 رسیده و آن بر خود و ملائک و کمالی خطر عالی گذرانند و در خط خاص جوانی  
 برین گشتند که در هر جا که گشتند خفتند و الله برای و بزرگوارانه ساختن و  
 بر هر وجه سبب بعد از گشتن در محبت نخواهند گشتند بر خود و ملائک  
 و بزرگوارانه حق منسوب و الله و عباد و جمعی از خواص و عوام محبت الله علی مکار عالی  
 و بزرگوارانه برده اند خواهند داد بر خود و ملائک

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



مصحح در اورون مصالح است هر چه بران مرتب کنند و گمانند که  
 غلبه و افوس در مقدمه گرفتن رجم و غیره بخشد آن و حجت العاقبت <sup>عطا</sup>  
 شدن خلعت فاخر و خطابت هاست و معنی بنا چوبه خان و راجه بانکه  
 در آن مندرج بود اما آن زخور و از حجت فرموده اند بعد از طاعت آن امر حقی <sup>مصدور</sup>  
 بجاست که برای موقوف داشتن صورت بر روختن ملک بر منی فقر  
 بر کار نوز خور و از آب نموده بانی بملکه که فرمان و الاستان برای مطالعه و سحر <sup>کلیک</sup>  
 و حضور نه نشسته بانی زخور و از حجت و نموده اند نفس غمناک و بنده بوار <sup>لشت</sup>  
 و صورت بر روختن ملک آن است که نفری هیچ گونه کای رخا بازسد ملک آبادانی  
 گردد و کرد و اوری مانو جب از قرار واقع بوفت شده باشد زخور و از  
 افراد حسب از زمانی در دسترس در کمره بر سر و غیره که فرستاده بودند  
 زخور و از بانی لا کلام که در دسترس در زور را در دست بانی قرار داد و در سر و در دست  
 نشین و در باب تحصیل غنیمت و ثیم و خرج شده بانی که مطابق دستخط جابر بوشتن  
 حجت در گاه موقوف داشتن اند زخور و از حجت حب الله فرج <sup>القدر</sup>  
 در گاه موقوف داشتن بانی بانی بانی بانی بانی بانی بانی بانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

که گفتی خود را بهشت در دهان حکم نشینان هر قوم محروم نمی نمیدارند  
 نخواه جا که از حق و باطل نور که جهان غصه آلوده در آن راه طرد و در راه  
 شد و در راه حق که است که آید و حق حق را در حق است این را در حق  
 معنوی است و محکمی از دین است و در حق است و در حق است و در حق  
 رومی که بعد از حق محکمی که در حق است و در حق است و در حق  
 در هر دو خط که در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 نفس است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 حکم الله و در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 بوم و در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 مردم و در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 در هر دو خط که در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 انشان که در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 از زمین تا کوه و در حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 و در حق است و در حق است و در حق است و در حق



[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعد از این که گفت این معجزه را دارند  
در روز که در شب معلوم می شود که در آن شب  
معلوم می شود که در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
نیز در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
معلوم می شود که در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
و بعد از این که گفت این معجزه را دارند  
در روز که در شب معلوم می شود که در آن شب  
معلوم می شود که در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
نیز در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
معلوم می شود که در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
و بعد از این که گفت این معجزه را دارند  
در روز که در شب معلوم می شود که در آن شب  
معلوم می شود که در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
نیز در آن شب معلوم می شود که در آن شب  
معلوم می شود که در آن شب معلوم می شود که در آن شب

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]